

تحلیل مفهومی حقوق اقتصادی و اجتماعی در پرتو اسناد و موازین بین المللی حقوق بشر

مجتبی همتی*

چکیده

طرح بحث: دولت طرفدار رفاه عمومی، رایجترین شکل مدرن است که در واکنش به بحرانهای سرمایه داری شکل گرفته است. موج بحران در نظام سرمایه داری در دهه ۱۹۳۰ - که به افزایش بیکاری، رکود و کاهش در سرمایه گذاری انجامید - ضرورت دخالت حکومت در اقتصاد به شکلی کاملاً جدید را ایجاب کرد. اقتضای آزادی اجتماعی، به همین شکل دولت رفاه، تضمین و اجرای حقوق اجتماعی و اقتصادی است که نوشتار حاضر در پی تبیین مقوله مهم حقوق رفاهی (ماهیت، توجیهات، جایگاه و تکالیف ملازم دولتی) است. روش مطالعه: روش مطالعه در این مقاله، کتابخانه‌یی و به صورت تحلیلی - مفهومی خواهد بود. نتیجه: حقوق اجتماعی و اقتصادی به عنوان یک مؤلفه معنادار و ضروری شهروندی است. ریموند پلانت استدلال می‌کند که در واقع حقوق اجتماعی و اقتصادی، به صورت نوعی جدا از حقوق مدنی و سیاسی نیست. پلانت اظهار می‌کند که حقوق اجتماعی مثبت نمی‌تواند به عنوان امیال، منافع یا ادعاهای صرف رها شود. حق‌های اجتماعی، ممکن است مدعی اختصاص منابع کمیاب شود اما، این متفاوت از حقی چون حق بر امنیت فیزیکی نیست که اجرای آن ممکن است مستلزم اختصاص منابع قابل ملاحظه به تشکیلات حقوقی و منظم باشد. حق‌های اجتماعی، اصولاً، مبتنی بر اختلاف نیازها است. اما، این موضوع، مغایرتی با حق‌هایی چون حق اختصاصی نیست که تعریف آن هم بسیار پیچیده و مسأله دار است و مستلزم تغییر انتظارات اجتماعی و محتوای تکنیکی است.

مقدمه

که حق‌های مشمول باز توزیع در آمد و اموال، فساد آور است، و اصولاً، حق نیست و در واقع، نقض حقوق واقعی (از جمله حق اموال)، یا موانعی در سر راه اجرای درست حقوق بشر (حقوق مدنی و سیاسی) است. نیومار کسیستها اعتراض دارند که حق‌های اجتماعی، علیرغم مزایایی که برای طبقه کارگر به ارمغان آورده،

ماهیت و وجود حقوق اقتصادی و اجتماعی، گاهگاهی مورد مناقشه اصحاب علوم نظری می‌گردد، که موجب شکل گیری و آرایش انتقادات از این حقوق گشته است. از جمله «نیولیبرالها اعتراض و انتقاد دارند

* دانشجوی دکتری حقوق عمومی - دانشگاه شهید بهشتی

روابط انسانی، تا حد زیادی مروهون تفکیک مفاهیم مختلف حق است (همتی، ۱۳۸۳، صص ۸-۳۷). لذا، ما برای تبیین کوتاه موضوع، این بحث را در سه بند می آوریم.

۱-۱. مفهوم حق

۱-۱-۱. حق وصفی / حق هنجاری

در زمانهای قدیم - یعنی تا قبل از قرن سیزدهم میلادی - حق، عمدتاً در معنای حقانیت که نقطه مقابل آن باطل بودن است، به کار می رفت. اما، از قرن سیزدهم به بعد است که حق، به معنای جدید آن؛ یعنی حق داشتن به کار رفت و این معنای دوم بود که باعث شفافیت و عینیت مفهوم حق و همین طور کاربرد آن گردید. چون مفهوم «هست مدار»^۱ حق را به حوزه های غیر هنجاری فلسفه؛ همچون معرفت شناسی و متافیزیک می سپارد. در حالی که مفهوم «باید مدار» حق، به حوزه هنجارهای فلسفه، یعنی اخلاق، فلسفه، سیاست و حقوق ارتباط پیدا می کند. تفکیک بین این دو مفهوم، در بادی امر، غیر قابل بحث به نظر می رسد. لیکن، تأمل در ادبیات و ریشه های معرفتی گفتمان مخالف حقوق بشر، به خوبی نشان خواهد داد که بسیاری از مخالفتها در عدم تفکیک دقیق بین این دو مفهوم ریشه دارد. حق وصفی را با فعل ربطی بودن to be right و حق هنجاری را با فعل داشتن to have right به کار می بریم. این تفکیک، بویژه، مسأله را در پیوندی عمیق با تفکیک بین مفهوم «ارزش / خوب» Good و حق هنجاری Right قرار خواهد داد. به نظر می رسد محوریتترین ایده لیبرالیسم در عرصه اخلاق اجتماعی و در نتیجه حقوق بشر، تفکیک بین این دو مفهوم حق است. ایده حق بر خطا بودن Right to be wrong بخوبی نمایانگر اهمیت تفکیک بین دو مفهوم حق وصفی و حق هنجاری است. مبنای اخلاقی بردباری و تسامح، در تفکیک بین این دو مفهوم از حق ریشه دارد. در تعریف کلی؛ وقتی از حق داشتن سخن می گوئیم، به آن معنی است که دارنده حق در وضعیت ویژه ای قرار گرفته است؛ برای مثال؛ وقتی قانون کشوری، فردی را محق می شناسد، این بدین معناست که نظام حقوقی کشور، آن فرد را در موقعیت ویژه ای

استثمارگر است. این حقوق، عناصر ضروری در فرایندی است که به وسیله آن قدرت کار، باز تولید شده و با نظام بازار سرمایه داری تبیین می شود و یک منبع سر درگمی ایدئولوژیکی (Ideological mystification) است. ساختار گرایان جدید نیز معترضند که توسعه حقوق اجتماعی، به مثابه گسترش قدرت اداری دولت شکل می گیرد و مبتنی بر آرایش عالمانه از تکنیکهای انتظامی (Increasingly sophisticated array of disciplinary) برای تعریف و کنترل سوژه های فردی است. منتقدین فمینیست و ضد نژادی حقوق اجتماعی، از این شاکی هستند که زنان و مردان سیاه به طور سیستماتیک - از حقوق اجتماعی محروم می شوند. همچنین، انتقادات از موضع دفاع نیز وجود دارد که دغدغه آنها با ماهیت غیر دموکراتیک حقوق اجتماعی و ظرفیت آنها برای تحمیل شرایط همسان اجتماعی مرتبط است.» (Dean, 1998, p. 87) اما، همچنان که در این نوشتار خواهد آمد، دولت رفاهی، رایجترین شکل دولت مدرن است که در واکنش به بحرانهای سرمایه داری شکل گرفته است. موج بحران در سرمایه داری در دهه ۱۹۳۰ - که به افزایش بیکاری، رکود و کاهش در سرمایه گذاری انجامید - ضرورت دخالت دولت در اقتصاد به شکلی کاملاً جدید را ایجاد کرد. (بشیریه، ۱۳۸۱، ص ۱۴۹). این شرایط، خود ضرورت آزادی اجتماعی در کنار آزادی سیاسی را مطرح کرد. اقتضای آزادی اجتماعی - به همین شکل دولت رفاه - تضمین و اجرای حقوق اجتماعی و اقتصادی است که نوشتار حاضر در پی تبیین مقوله حقوق رفاهی است.

۱. تحلیل مفهوم حق

حق، یکی از مقوله های مهم در رشته های مختلفی، همانند حقوق قضایی، علوم سیاسی و اخلاق است و از این رو، پرداختن به آن - ولو کلی و مختصر - به عنوان پیش زمینه در همه عرصه هایی که بحث حق و حقوق به معنای عام آن پیش می آید، حیاتی به نظر می رسد. چرا که، توسعه حقوق بشر و از آن مهمتر، شفافیت و عینی تر شدن حقوق در عرصه های سیاسی - اجتماعی و

بر خویش عملاً، دامنه آزادی دیگران را محدود می‌سازد.

پرسش اساسی - که در این حوزه می‌تواند مطرح باشد - این است که آیا حقوق رفاهی از حقوق آمره است؟ حقوقی که نمی‌توان از آنها اعراض کرد. حقوقی که افراد نمی‌توانند از بهره‌مند شدن از آنها خودداری کنند؟ یا اینکه حقوق رفاهی می‌توانند - به‌عنوان حق انتخابی - موضوع انتخاب فرد برای رد یا قبول منافع ناشی از آن حقوق واقع گردند؟ شاید بتوان گفت که به سؤالات مزبور نمی‌توان پاسخ کلی داد. برخی از حقوق رفاهی، موضوع انتخاب فرد واقع می‌شود. حال آن‌که، برخی دیگر این‌طور نیست. از سوی دیگر، برخی از حقوق رفاهی از آن‌چنان اهمیتی برخوردار است که افراد حق (انتخابی) در منافع ناشی از آنها را ندارند، یعنی، حق اعراض از آن حقوق را ندارند (راسخ، ۱۳۸۱، صص ۹۱-۱۸۹). اما، چه رابطه‌ی بین حق و قابلیت دادخواهی وجود دارد؟ آیا تنها زمانی می‌توان از حق سخن به میان آورد که قابل دادخواهی باشد؟ و حقوق رفاهی، چه وضعیتی دارد؟ این سؤالات در مبحث بعدی بررسی می‌شود.

۱-۳-۱. رابطه بین حق و قابلیت دادخواهی آن

Rights and justifiability

حقوق اقتصادی و اجتماعی، يك بخش اساسی از کد هنجاری حقوق بشر - در مفهوم بین‌المللی آن - است. آنها جایگاه خودشان را در اعلامیه جهانی حقوق بشر، کنوانسیونهای جهانی و منطقه‌ی حقوق بشر و معاهدات حقوق بشری - که ریشه‌کنی و رفع تبعیضات و حمایت از برخی گروههای آسیب‌پذیر را هدف قرار می‌دهد - دارد. این معاهدات، عمدتاً الزام‌آور است. به این معنا که تعهدات حقوقی برای کشورهای طرف معاهده ایجاد می‌کند. مسأله و مشکل مربوط به ماهیت حقوقی (اقتصادی و اجتماعی) مربوط به اعتبار آنها نمی‌شود. بلکه، نسبتاً به قابلیت اعمال آنها مربوط می‌شود. بسیاری از نویسندگان بر این باورند که حقوق اقتصادی و اجتماعی، به‌خاطر ماهیت عمده‌شان، قابلیت دادخواهی و شکایت را ندارند. به این معنا، که این حقوق، قابلیت

● حقوق اجتماعی و اقتصادی به‌عنوان يك مؤلفه معنادار و ضروری شهر و ندى است. ريموند پلانٹ استدلال می‌کند که در واقع حقوق اجتماعی و اقتصادی، به صورت نوعی جدا از حقوق مدنی و سیاسی نیست. پلانٹ می‌گوید که حقوق اجتماعی مثبت نمی‌تواند به‌عنوان گرایشها، منافع یا ادعاهای صرف رها شود. حق‌های اجتماعی، ممکن است مدعی اختصاص یافتن منابع کمیاب شود اما، این متفاوت از حقی چون حق بر امنیت فیزیکی نیست که اجرای آن ممکن است نیازمند اختصاص یافتن منابع چشمگیر به تشکیلات حقوقی و منظم باشد.

قرار داده است. (سیدفاطمی، ۱۳۸۱، صص ۲۳-۱۸). لذا، با توجه به این مفهوم از حق - که ماهیت هنجاری (باید و نباید) دارد - در بند بعدی، به تفکیک دو نوع حق دیگر می‌پردازیم.

۱-۳-۲. حقوق انتخابی / حقوق رفاهی

بحث حقوق انتخابی و حقوق رفاهی، از جوه تاریخی مفهوم حقوق بشری است. به‌طور خلاصه، حقوق انتخابی، اساساً با مفاهیم آزادی و انتخاب و حقوق رفاهی با حق برخورداری از کالا یا منفعت معینی ارتباط دارد. نمونه‌هایی از حقوق رفاهی عبارت است از حق آموزش ابتدایی، حق مسکن مناسب و حق مراقبت بهداشتی. حق انتخابی، به حوزه‌ی آزادی مربوط می‌شود که در بردارنده اعمالی از انتخاب و گزینش فرد صاحب حق است.

ویژگی دیگر حقوق انتخابی این است که نه تنها آزادی شخصی به کنترل اعمال و امور خود را در بر می‌گیرد، بلکه، متضمن حدی از کنترل (مستقیم یا غیرمستقیم) دیگران نیز هست. حاکمیت شخص

نیکولاس هایسوم، دغدغه این را داشت تا استدلال کند که طرح و پروژه مهمی که با آن درگیر بودیم، شکل گیری و ساختار دموکراسی است. عنصر بنیادی در دموکراسی، مفهوم برابری شهروندی است. محتوای حداقلی شهروندی می بایست دربرگیرنده يك حق مطلق بر برخی حقوق مادی پایه و اساسی باشد که به مانند همه حقوق نسل اول قابل اجرا باشد. اگر بدین صورت نباشد، توانایی برای شهروند بودن و اعمال و اجرای حقوق دموکراتیک - می تواند کمتر رضایتبخش و قابل قبول باشد (Haysom, 1999 p.1). حال، با این مقدمات، به سراغ توجیحات درباره حقوق رفاهی می رویم.

۲. حقوق اقتصادی و اجتماعی (رفاهی)

علی رغم تردیدهای مختلف، چرا افراد زیادی هستند که می خواهند کالاهای مورد نیاز برای تأمین رفاه را به حقهها پیوند دهند؟ حداقل سه پاسخ وجود دارد: یکی این که؛ عموماً کالاهای رفاهی به عنوان يك مقوله کاملاً بنیادی به کیفیت زندگی بشر به حساب می آید و در واقع، تا يك حد معین، برای بقای انسان اساسی است. دوم این که؛ استناد به حقهها، با ماهیت تعهد هر جامعه‌یی در تدارك رفاه برای اعضای خود مرتبط است. کالاهای رفاهی، معمولاً به دریافت کنندگان خود سود می‌رساند. در مقابل، ادعای حق به کالاهای رفاهی اصرار بر این است که دولتها، یا جوامع، مجبور به تهیه آن کالاها برای رفاه تك تك افراد خود هستند. همچنین، در مقام تاکید بر این امر است که در سیاستهای رفاهی، بایستی چیزی بیش از پیگیری اهداف کلی اجتماعی انجام شود که حصول آن به صورت اتفاقی ممکن است به افراد و اقلیتها سود برساند یا نرساند. سوم این که؛ تأمین رفاه مخصوصاً در جوامع غربی، اغلب با عقاید خیریه و همین طور با حقارت بعدی دریافت کنندگان رفاه مرتبط بوده است. آگاهی دادن به مردم، مبنی بر این که حق بر رفاه وجود دارد، می تواند يك روش غالب آمدن بر آن حقارتها باشد. اگر مردم خودشان را به عنوان صاحبان حق بر کالاهای رفاهی بدانند، نه نیازمندان به دریافت خیریه،

مورد استناد قرار گرفتن در دادگاههای حقوقی و قابلیت اعمال به وسیله قضات را ندارند. (Scheinin, 2001, p. 29)

اتینه مورینیک Etienne Mureinik، طرفدار سرسخت فرایند قضایی - به عنوان ابزار تحمیل عقلانیت بر تصمیمگیری و پاسخگویی - در سیاستهاست. این امر، می تواند در استدلال او يك پیشرفت عمده باشد. اگر حقوق اقتصادی - اجتماعی (به عنوان حقههای قابل شکایت) عرضه گردد، حتا، اگر غرامت و جبران به صورت آنی و فوری در کار نباشد، ضرورت توجه به تصمیمات اتخاذ شده و توجیه اولویت در هزینه‌های عمومی می تواند به طور قابل ملاحظه‌یی، کیفیت اداره عمومی را ارتقاء و بهبود بخشد. اتینه شاید در یکی از ابتکاری ترین اثر خودش، مشتاق بود تا روشی را بررسی کند که در آن دادگاهها می توانند با اجرای حقوق اقتصادی - اجتماعی زندگی سیاسی را توانمند ساخته، دموکراسی را ارتقاء داده و يك تلاش مشترک و معقول را در جهت تأمین نیازهای پایه همه شهروندان تضمین نماید (Haysom, 1999, p.1). برخی نویسندگان، موضع عدم قابلیت شکایت درباره این حقوق را - به طور برجسته - به ویژگی سیاسی تعهدات معاهده‌یی بر اساس معاهدات موجود در حقوق اقتصادی و اجتماعی مبتنی کرده‌اند. دیگران، تمایزی بین تعهدات به نتیجه و تعهدات به عمل قایل گردیده و حقوق اقتصادی و اجتماعی را بر اساس دو نوع اخیر دسته‌بندی کرده‌اند. نویسندگان زیادی، بی اساس بودن چنین موضعی را نشان داده‌اند. در اصول لیمبرگ - که توسط يك نشست متخصصان معتبر در ۱۹۸۶ تنظیم شده - در خصوص تفسیر میثاق بین المللی حقوق اقتصادی و اجتماعی، قابلیت اجرا شدن حداقل برخی از مقررات این میثاق توسط دادگاهها پیش بینی شده است. (Scheinin, 2001, pp. 29-30)

اجرای برخی حقوق مدنی و سیاسی می تواند بسیار پر هزینه تر از - برای مثال - تضمین تغذیه پایه برای همه کودکان باشد. به طور منطقی و صحیح، نمی توان ادعا کرد که برخی حقهها - برای کارکرد مناسب دموکراسی - حیاتی تر از دیگر حقوق است.

دارند. مردم می‌توانند همه انواع چیزها را طلب کنند. اما چیزهایی وجود دارد که مردم نیاز دارند و به این خاطر که ارضای آن نیازها برای رفاه آنها حیاتی است، می‌توان گفت که آنها بر آنچه نیاز دارند، حق دارند. (Jones, Ibid, p. 148) بنابراین، لازم است مآ راهکارهایی را برای تأمین حقوق اقتصادی و اجتماعی تدارک ببینیم که از رهگذر دولت رفاه ممکن است. اما سؤال اساسی این است که بطور منطقی چه رابطه‌یی می‌توان بین نیاز و حقوق بشر برقرار کرد؟

۳. نیازهای انسانی و حقوق بشر

رابطه بین نیازها و حقه‌ها، رابطه پیچیده‌یی است اما، ما نباید اجازه دهیم این پیچیدگیها مانع این حقیقت بنیادین شود که یک کمیت معین از کالاهای مادی و غیر مادی برای رفاه انسانی حیاتی است. مادامی که درباره حقه‌ها - با دغدغه مرتبط با آنچه برای رفاه افراد حیاتی است - تفکر شود، یک حداقل معینی از کالاهای اقتصادی و اجتماعی، به عنوان گزینه موثر و قوی برای حقه‌ها باقی می‌ماند. (Jones, Ibid, p. 157) اما، در این حوزه هم برخی افراد از حقه‌های اقتصادی - اجتماعی لیست شده در اعلامیه حقوق بشر اذعان نشده‌اند و از جمله موریس کرانستون در مقام انتقاد، یک تست سه بخشی را مطرح می‌کند که هر حق ادعا شده قبل از این که بتواند قابلیت این را داشته باشد که به‌عنوان یک حق واقعی محسوب شود، به ادعای او، حقوق نسل اول، این تستها را طی کرده است. در اینجا، فقط دو تست اول او که اساسی است مطرح و ارزیابی می‌شود. تست اول قابلیت اعمال است. حقه‌ها مستلزم تکلیف است، مردم، تنها می‌توانند نسبت به آن چیزی تکلیف داشته باشند که انجام دادنشان برای آنها امکان‌پذیر باشد. شرایط اقتصادی، کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای جنوبی موجب شده تا حکومت‌های این کشورها نتوانند کالاهای رفاهی را به‌عنوان یک استاندارد زندگی مناسب برای سلامتی و رفاه همه شهروندانشان مهیا کنند. از این رو، حقوق اقتصادی و اجتماعی در این تست ناموفق عمل می‌کند. تست دوم؛ تست جهانشمول است. یک حق باید واقعاً

می‌تواند به برطرف کردن این معنا و حس کمک کند که چیزی موهن و تحقیرآمیز در دریافت رفاه، وجود ندارد (Jones, 1994, pp 147-48). علاوه بر اینها، توجیهات دیگری نیز برای این حقوق وجود دارد: اگر اساساً، در تعهدمان نسبت به حقه‌ها جدی باشیم، بالضرورة باید حقه‌های رفاهی را به رسمیت بشناسیم. اگر ضروریات یک زندگی، فعال و همراه با سلامتی نباشد، هیچ کس نمی‌تواند به‌طور کامل صاحب یک حق شود، یا آن را اعمال کند. استدلال دوم این است که نیازهای اجتماعی - اقتصادی، به اندازه هر نیاز یا منفعت دیگری مهم است و این که؛ اگر یک نظریه اخلاقی پیرامون کرامت و رفاه فردی، نیازهای یادشده را به حساب نیاورد، نظریه‌یی آشکارا ناقص است. مزیت رویکرد مزبور این است که به هیچ‌وجه برای حقه‌های نسل اول تقدم (برتری) قایل نمی‌شود. هرچند ممکن است نگران شویم که با این حساب، ادعاهای مبتنی بر حق زیاد می‌شود. ولی، به هیچ‌روی روشن نیست که در این میان ادعاهای مربوط به رفاه باید کنار گذارده شود. مرگ، بیماری، سوءتغذیه و در معرض خطرات طبیعی قرار گرفتن، به اندازه هر گونه انکار آزادهای سیاسی و درونی موجب نگرانی است. امتناع توجه به مشکلات مزبور، هنگامی که از بین بردن آنها ممکن است، توهین آشکاری است به شرافت انسانی و قصوری است در جدی گرفتن ارزش بی‌قید و شرط هر انسان. استدلال سوم این است که: به جای این که حقه‌های اجتماعی - اقتصادی را مبنای تکلیف اجباری قرار دهیم، که بر مالکین واجب می‌شود؛ آن حقه‌ها را برای به‌زیر سوال کشیدن اصل ترتیبات موجود مالکیت به کار می‌بریم (راسخ، ۱۳۸۱، صص ۷۳-۱۵۸). کالاهایی که افراد بشر را قادر به برآوردن خواسته‌هایشان می‌سازد، دارای مشخصات و ویژگیهای متنوعی بوده و در کیفیت غیرمشخص است. پس چگونه می‌توان گفت مردم حق بر استفاده از انواع و مقدار خاص از آن کالاها را دارند؟ نیروی نهفته پشت سر حقوق اقتصادی و اجتماعی لیست شده در اعلامیه جهانی حقوق بشر و پشت سر ایده کلی حقه‌های رفاهی، این مفهومی است که افراد بشر نیاز

● تعهدات پذیرفته شده از سوی دولت‌ها و در نتیجه از سوی جامعه بین‌المللی - بر پایه اسناد بین‌المللی در زمینه حقوق بشر - باید با حسن نیت اجرا شود. این استاندارد، در مورد همه طرف‌های نظام حقوق بشر معاصر، اعمال می‌شود. با وجود این، موانع بسیار در اجرای این استاندارد - از جمله غفلت نسبی از حقوق اقتصادی و اجتماعی - باید از میان برداشته شود.

یکسان داشته باشد. می‌توان این گفته کرانستون را به چالش کشید که يك حق جهانشمول، تکلیف جهانشمول را به دنبال دارد. برای مثال، گفته می‌شود که همه کودکان، حق بر مراقبت دارند که به خاطر آن، حق بر مراقبت نسبت به همه کودکان، جهانشمول است. حتماً، اگر برای هر کودک خاص، تکلیف متناسب مراقبت بر عهده والدین یا مراقبان آن قرار گیرد (Ibid, p. 159) در خصوص تست عملی بودن practability نمی‌شود انکار کرد که همه جوامع توان مالی برای تأمین کامل همه حقوق اقتصادی - اجتماعی را که در اعلامیه سازمان ملل لیست شده، ندارند. اما نمی‌توانیم بگوییم که هر حکومتی، با تأمین آنها - تا هر حدی که می‌تواند - تکلیف دارد. بعلاوه، برخی حقوق مدنی - همانند حق بر امنیت - به طور مشابه، وابسته به منابع است (Ibid, p. 160) حال، با درک اهمیت حقوق رفاهی، می‌توان این پرسش را مطرح کرد که جایگاه این حقها در نظام بین‌المللی حقوق بشر کجاست؟

ع. نظام بین‌المللی حقوق بشر

و جایگاه حقوق اقتصادی و اجتماعی:

تعهدات پذیرفته شده توسط دولت‌ها و نتیجتاً توسط جامعه بین‌المللی - بر اساس اسناد حقوق بشر بین‌المللی - بایستی با حسن نیت اجرا گردد. این استاندارد، به همه طرف‌های نظام حقوق بشر معاصر، اعمال می‌شود. با این

جهانشمول باشد، گاه آن حق در مقام این است که قابلیت يك حق بشری را داشته باشد. دوروش وجود دارد که حقی جهانشمول باشد: یکی این که؛ يك حق واقعی بایستی برای همه باشد. اما، کرانستون استدلال می‌کند که حقی مثل تعطیلات منظم ادواری، توام با پرداخت حقوق - که فقط کارگران از آن استفاده می‌کنند - حقی است که برخی افراد - نه همه افراد - از آن بهره‌مند هستند. دوم این که؛ او استدلال می‌کند يك حق واقعاً جهانشمول، حقی است که يك تکلیف جهانشمول ایجاد می‌کند، به گونه‌یی که يك حق واقعی بشر می‌باید حق در برابر همگان باشد. چیزی که در پاسخ به کرانستون در رابطه با این قضیه می‌توان گفت؛ این ادعا که حقی چون حق بر تأمین اجتماعی، حق جهانشمول (حق همه) نیست. زیرا، همگان نیاز نخواهند داشت تا به تسهیلات رفاهی - چون تأمین اجتماعی - متوسل شوند. مثل این است که بگوییم حق بر محاکمه منصفانه، يك حق جهانشمول نیست. زیرا، آن تنها بر آنهایی که متهم به جرمی هستند، قابل اعمال است. می‌توان گفت که هر شخص، از يك حق بهره‌مند است، حتماً، اگر آن حق، حقی باشد که شخص نیاز خواهد داشت تا نفع آن حق را تنها در برخی شرایط ببرد. بعلاوه، برخی حقوق اقتصادی - اجتماعی، چون حق بر آموزش، یا حق بر مراقبت بهداشتی، وجود دارد که به طور منطقی، از طرف همه افراد آشکارا قابل ادعا است (Jones, Ibid, pp. 158-9). کرانستون، همچنین ادعا می‌کند که حقوق بشر بایستی حقوقی باشد که در برابر همگان قرار دارد. در حالی که، برای هر شخص خاص، يك حق اقتصادی - اجتماعی، به طور مستقل در برابر يك حکومت خاص، یا يك جامعه خاص، ادعا می‌شود تا این که در برابر جهان به طور کل ادعا شود. حقوق اقتصادی - اجتماعی حقوق در برابر فرد یا افرادی خاص است تا این که حقوق در برابر همه مردم باشد. اما، این واقعیت به طور برابر در مورد برخی حقوق مدنی سنتی نیز گفته می‌شود. برای مثال، حق بر امنیت شخص، حقی است که يك شخص به طور معمول در برابر حکومت و خودش دارد تا این که در برابر همه افراد بشر به طور

وجود، موانع زیادی در اجرای این استاندارد - از جمله غفلت نسبی از حقوق اقتصادی و اجتماعی - باید برطرف گردد. مشکل دیگر، فرایند کند در روشن کردن محتوای این حقا و تعهدات متناسب با آنها است. اعلامیه جهانی حقوق بشر، تقریباً، شامل همه حقوق بشر در درون يك متن فراگیر است. تقسیم بعدی حقوق بشر به دو نسل، ناشی از يك تصمیم جنجالی و اعتراضی بود که به وسیله مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۱۹۵۱ در طول تهیه پیش نویس اسناد بین المللی حقوق بشر صورت گرفت. مجمع عمومی تصمیم گرفت که دو میثاق جداگانه حقوق بشر باید تهیه گردد؛ یکی در مورد حقوق مدنی و سیاسی و دیگری در مورد حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی. مبنای این تصمیم، بر اساس چندین فرض بود. استدلال می شد که دو مجموعه حقوق بشر، دارای ماهیتهای جداگانه است بنابراین، نیازمند اسناد متفاوت است. حقوق مدنی و سیاسی، به عنوان حقوق مطلق، فوری و ضروری مدنظر قرار گرفت. در حالی که، حقوق اقتصادی و اجتماعی، (جایی که به عنوان برنامه عنوان می شد)، به طور تدریجی به رسمیت شناخته می شدند و طبعاً موضوع مورد بحث حقا نبود. يك فرض مرتبط این بود، که حقوق مدنی و سیاسی قابل شکایت است. به طوری که می تواند به آسانی توسط دادگاهها و دیگر نهادهای قضایی - اعمال گردد. در حالی که، حقوق اقتصادی و اجتماعی، دارای ماهیت سیاسی است. اعتقاد بیشتر بر این بود که حقوق مدنی و سیاسی؛ آزادی و رهایی است، بدین معنا که آنها هزینه زیادی ندارد. محتوای اصلی آنها پذیرفته شده و تعهدات دولتها، مبنی بر عدم مداخله در تمامیت و آزادی اشخاص است. در مقابل، اجرای حقوق اقتصادی و اجتماعی، مبتنی بر این اعتقاد بود که پرخرج است. زیرا، این حقوق به عنوان تعهدات دولت، مبنی بر تأمین رفاه اشخاص فرض می شد. بنابراین، استدلالها، حول محور تفاوتها در تعهدات ناشی از دو گونه حقوق بود. به این دلیل، انتظار بر این بود که دولتهایی که نمی خواهند تعهدات ناشی از حقوق اقتصادی و اجتماعی را بر عهده بگیرند، بتوانند يك سند را که شامل حقوق مدنی و سیاسی باشد، بپذیرند.

در دوره های بعد، بسیاری از این فرضیات؛ یا اغراق آمیز و یا اشتباه از آب درآمد. چرا که، شباهتهای قابل ملاحظه ای در تعهدات دولتها در خصوص دو مجموعه حقوق وجود دارد. مارتین اسکینین، بر این باور است که تیوریهایی در مورد غیر قابل شکایت بودن و یا ماهیت غیر قابل اجرایی حقوق اقتصادی و اجتماعی، تا حدودی، اغراق آمیز است. از لحاظ تمایل به پذیرش اسناد؛ تجربه نشان داده است که پیشگوییها اشتباه بود. تقریباً، همه کشورهایی که میثاق حقوق مدنی و سیاسی را پذیرفته اند، میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را نیز پذیرفته اند. از بین ۱۴۷ کشور - که میثاق حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی را پذیرفته اند - تنها پنج کشور در قبول این میثاق قصور کرده اند. (Eide, 2001, pp. 9-11) ضمن این که برخی صاحب نظران تقسیم حقوق بشر به مدنی و سیاسی از يك طرف و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، از سوی دیگر را تأسفبار می دانند. از جمله نیکولاس والتیکوس (قاضی دادگاه اروپایی حقوق بشر و رییس کتابخانه آکادمی حقوق بین المللی لاهه) معتقد است که «این تقسیم بندی فرعی، تنها می تواند تأسفبار خوانده شود، زیرا، در حقیقت، حقوق بشر از حقوقی که به هر دو گروه وابسته است، تشکیل شده و هیچ تفاوت اساسی و ذاتی بین آنها وجود ندارد. برعکس، این دو گروه از حقوق، باید به نحو تفکیک ناپذیری با یکدیگر پیوند داشته باشد. زیرا، همان طور که انسان، تنها با نان زنده نمی ماند، با هوای تازه صرف نیز نمی تواند به حیات خود ادامه دهد. علی رغم ادعاهای مخالف، این تفکیک؛ هیچ توجیه و تبیین حقوقی یا منطقی ندارد. بلکه، در حقیقت، بر مبنای تفاوتهای سیاسی میان کشورهایی با ایدئولوژی متفاوت در زمان مذاکره و تصویب دو میثاق مزبور شکل گرفته است. (والتیکوس ۱۳۸۲، ص ۱۱). در حالی که، مخالفت فرهنگی با بخشهایی از نظام حقوق بشر جهانی، هم در جوامع غرب و غیر غرب وجود دارد، توسعه تدریجی حقوق بشر در جهت ادغام بیشتر دو مجموعه حقوق، پیش رفته است. در اسناد حقوق بشری که در سالهای اخیر تصویب شده، تداوم توسعه بیشتر اسناد

رولز (۱۹۷۱) جوامع را به عنوان «طرحهای همکاری» schemes of cooperation تلقی می کند که در آن افراد کار خودشان را با هم ترکیب کرده و زندگیشان را برای نفع متقابل خودشان سروسامان می دهند. کالاهای تولید شده به وسیله آن همکاری اجتماعی، متعلق به اعضای آن جامعه، است و به این دلیل است که مرزهای آن جامعه محدودیتهایی را قایل می شود تا کالاهای تولید شده در درون آن مرزها به صورت عادلانه توزیع گردد و اگر ما اصل تفاوت رولز را ایجاد کننده حقوق برای یک حداقل رفاه مادی تلقی کنیم، سطح آن حداقل از جامعه‌ی بی‌جامعه دیگر، متفاوت خواهد بود. اما، با در نظر گرفتن مفروضات رولز، این نتایج کاملاً قابل قبول است (Jones, Ibid, pp. 155-6). در یک سبک و طرح نسبتاً متفاوت، برخی استدلال کرده اند که توزیع منابع در سراسر جهان، تصادفی است و از نظر اخلاقی، غیر قابل قبول است که شانس مردم در زندگیشان باید از طریق ماهیت اتفاقی و تصادفی دنیا تعیین گردد. در زبان رولزی، توزیع بین المللی منابع طبیعی و انسانی «از نقطه نظر اخلاقی»، خودسرانه است و ما باید نهایت تلاش خود را به کار بندیم تا آن خودسری را کاهش دهیم. به علاوه، چارلز بیتز استدلال کرده است که در این زمان، جهان از نظر اقتصادی چنان به هم پیوسته است که به جای تصور هر دولت ملی، به عنوان یک طرح مستقل همکاری، ما بایستی کل جهان را به عنوان یک طرح همکاری واحد تصور کنیم. هر دوی این ملاحظات و قیده‌ها بدین معناست که اصول عدالت توزیعی نباید به مرزهای دولت و کشورها محدود گردد، بلکه، بایستی نسبت به همه جهان به عنوان یک جامعه واحد اعمال گردد (Ibid.p.167). البته، ما مجبور نیستیم حقوق اقتصادی - اجتماعی را به عنوان حقهای منحصرأ بشری یا به عنوان حقوق منحصرأ شهروندی تلقی کنیم. به نظر می رسد که همه افراد، به عنوان انسان، حق بر حداقل معینی از رفاه مادی را دارند. اما، به عنوان شهروندان جوامع خاص، ممکن است این گونه تصور شوند که آنها حقهای رفاهی بیشتری - فراتر از آن حداقل جهانشمول - را داشته باشند. تا زمانی که جهان - کمابیش - دارای

بین المللی حقوق بشر نسلاها و مجموعه های حقوق بشر، در کنار و با هم، آمده است. بهترین مثال این ادغام، میثاق حقوق کودک است. هر دو میثاق بین المللی رفع همه اشکال تبعیض نژادی و کنوانسیون بین المللی رفع اشکال تبعیض علیه زنان دربرگیرنده بیان ارجاعی به حق بهره مندی برابر از حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و به همین صورت حقوق مدنی و سیاسی است. دیباچه اعلامیه جهانی حقوق بشر اشاره می کند که بزرگترین آرمان ملل متحد، ظهور دنیایی است که در آن افراد بشر از آزادی بیان و عقیده و آزادی از گریز از ترس و فقر بهره مند باشند. در این رویکرد، میل به ادغام مجموعه های مختلف حقوق بشر آشکار بود. ۴۵ سال بعد، در ۱۹۹۳، نمایندگان ۱۷۱ دولت در وین، در کنفرانس جهانی حقوق بشر گرد هم آمدند و تاکید کردند که همه حقوق بشر در جهان، غیر قابل تفکیک و موکول به هم و مرتبط به هم است. (Eide, Ibid, pp. 11-12) در این میان، یک مقوله قابل تأمل این است که ماهیت واقعی حقوق رفاهی چیست؟ آیا از جنس حقوق بشر و یا از جنس حقوق شهروندی است؟ و یا ترکیبی از هر دو؟

۵. حقوق اقتصادی - اجتماعی، به عنوان

حقوق بشر یا حقوق شهروندی

برای افرادی که طرفدار حقوق رفاهی هستند، به نظر می رسد دو راه جایگزین وجود داشته باشد: یکی، این که ایده حقوق رفاهی بشر را ترك کرده و در عوض بر این ایده اصرار ورزند که حقهای رفاهی، حقهایی است که افراد به عنوان شهروندان جوامع خاص دارند. روش دیگر این است که فوراً حقهای رفاهی بشر را مطرح کرده و این مفهوم پذیرفته شده عمومی را به چالش بکشند که جوامع حق مالکیت انحصاری در منابعی را دارند که درون سرزمینهای آنها قرار دارد. به عنوان جایگزین، ممکن است به اشکال کلی تری از استدلال متوسل شویم. یکی این که؛ کالاهای تولید شده به وسیله یک جامعه، متعلق به آن است، به گونه‌ی که اعضای آن جامعه ادعای بر آنها را دارند. از اینرو،

برای دولت فراهم می‌کند تا روشها و طرقی را تدارک ببیند که هر شخصی را به بهره‌مندی از حقوق اقتصادی و اجتماعی خویش قادر می‌سازد.

اعلامیه حقوق بشر، دست کم، یک تعهد اخلاقی، بر همه کشورها تحمیل می‌کند تا به دنبال شناسایی حقوق اجتماعی و اقتصادی اهالی خود باشند. توضیح آن که؛ براساس ماده (۲) میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، دولت‌های طرف میثاق، از نظر قانونی، تعهدات الزام‌آوری را برای اتخاذ تدابیری تا حداکثر ظرفیت منابع موجودشان پذیرفته‌اند تا به طور تدریجی، به شناسایی و تحقق کامل حقوق اقتصادی و اجتماعی این میثاق دست یابند.

باید خاطر نشان کرد؛ کنوانسیون حقوق کودک که شامل حقوق اقتصادی و اجتماعی و در عین حال، تکالیف دولتی متناسب و مرتبط با آنها است، در بردارنده شرط مقید و مشروط تحقق تدریجی نیست. براساس این کنوانسیون، تعهدات مرتبط با آن، بلافاصله و تنها با عبارت «در چارچوب ابزارهای خودشان» مقید و مشروط می‌گردد. این امر نشان می‌دهد که آنچه درباره حقوق اقتصادی... اجتماعی و فرهنگی جوامع مهم است، تنها موضوع در دسترس بودن ابزارهای مورد نیاز در زمان مقرر است. تعهدات شبیه تعهدات مربوط به حقوق اقتصادی و اجتماعی، فوری و ضروری است. (Eide. Ibid, p. 9)

آنچه برای یک درک واقعی از تعهدات دولتی اساسی است، این که؛ اشخاص عنصر فعال همه برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی هستند. آن گونه که در اعلامیه در مورد توسعه (ماده ۲) بیان شده، انتظار می‌رود که اشخاص - در حد امکان - از طریق تلاشهای شخصی و با استفاده از منابع خودشان، روشهایی را برای تأمین نسبی نیازها، به صورت انفرادی و یا در اجتماع با دیگران، بیابند. استفاده از منابع شخصی نیز مستلزم این است که اشخاص، منابعی که می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد، (نوعاً زمین یا دیگر سرمایه‌های تولیدی، یا کار)، را داشته باشند.

جوامع سیاسی مستقل است، غیرمحمتمل به نظر می‌رسد که حقوق رفاهی افراد بدون در نظر گرفتن جوامع خاص تصور شود. با نادیده گرفتن مرزهای سیاسی، طرفداران حقوق اقتصادی - اجتماعی بشری می‌توانند بهتر این نکته را بپذیرند که آن مرزها؛ برخی ملاحظات و ضرورتها را دارد. اما، ممکن است که بر این اصرار ورزند که یک حداقل از رفاه مادی وجود دارد که همه انسانها - بدون توجه به آن مرزها - بر آنها محق هستند (cf. Shue, 1980, Vincent, 1986) در مبحث بعدی، در صدد پاسخگویی به این پرسش هستیم؛ که با در نظر گرفتن اهمیت حقوق رفاهی برای حیات انسانی و شهروندی، چه اشخاص، یا نهادهایی در برابر این حقها مسوولیت دارند و چه تکالیف ملازمی، بر آنها بار است؟

۶. مسوولان و تکالیف آنها در قبال حقوق

اقتصادی و اجتماعی

حقها مستلزم تکالیف متقابل و متناسب است که در اسناد بین‌المللی حقوق بشر تبیین و مشخص نشده، اما، به‌طور تدریجی و از طریق اسناد الحاقی، اسناد خیلی خاص و نیز از طریق عملکرد نهادهای نظارتی، تا حدودی روشن شده است. یک لیست از تعهدات مندرج در بسیاری از اسناد ویژه بین‌المللی که به تدریج تصویب شده، می‌تواند یک سلسله گسترده از تعهدات عملی را نشان دهد که تا به حال پذیرفته شده و همین‌طور این مسأله که؛ سازمانهای مربوط به این معاهدات را که در روشن کردن این تعهدات سهیمند، معرفی کند. در سطح ملی، کشورهای زیادی در مورد حقوق اقتصادی و اجتماعی، قوانین جامع و تفصیلی دارند.

براساس حقوق بین‌الملل، تعهدات برای حقوق بشر، عمدتاً به‌وسیله دولتها مقرر می‌شود. وقتی دولتها به دنبال اجرای این تعهدات در حقوق ملی هستند، ملزم می‌شوند تا تکالیفی را بر اشخاص - مشروط به توانایی‌شان - تحمیل کنند. تکالیفی در زمره احترام به حقوق دیگران، و کمک به رفاه عمومی، این امکان را

ساختن آنچه برای تأمین نیازهای اساسی لازم است باشد؛ همانند غذا و یا منابعی که می‌تواند برای غذا (کمک غذایی مستقیم یا تأمین اجتماعی) مورد استفاده قرار گیرد و این مربوط به زمانی است که هیچ امکان دیگری همانند: (۱) بیکاری در زمان رکود اقتصادی (۲) برای افراد محروم و بی‌بهره و کهنسالان (۳) در طول وضعیتهای ناگهانی بحران یا بلایای طبیعی و (۴) برای آنهایی که مثلاً به خاطر دگرگونی و تغییر ساختاری در اقتصاد و تولید کنار گذاشته شده‌اند، وجود ندارد. (Ibid. p. 24)

تعهدات دولتی، برای حقوق اقتصادی و اجتماعی افراد، به‌وسیله یک گروه متخصص، متشکل از حقوقدانان بین‌الملل، در اصول لیمبرک تبیین گردیده است. نتیجه این نشست به اصطلاح اصول لیمبرک، بهترین راههای موجود در زمینه تعهدات دولتی - براساس میثاق حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی - را تعبیه می‌کند. در ماده ۸ این اصول می‌خوانیم:

اگر چه تحقق تدریجی حقوق به رسمیت شناخته شده در این میثاق، بناست به صورت تدریجی حاصل شود، اجرای برخی حقوق می‌تواند همزمان با دیگر حقوق قابل شکایت و دادرسی شود.

وقتی ماده ۲ بند ۱ میثاق، هر کشور طرف قرارداد را ملزم می‌کند تا اقداماتی را، به‌طور انفرادی یا از طریق همکاری و تعاون بین‌المللی و با استفاده از حداکثر منابع موجود خود، به منظور تأمین تدریجی تحقق کامل این حقوق اجرا کند، بناچار یک سری پرسشهای بنیادی را مطرح می‌کند: چه منابعی برای دولت موجود است؟ زیرا، روشن است که کشورهای مختلف، مقادیر متفاوتی از منابع را در دسترس دارند. با این وجود، این منابع، منحصراً تابع تولید ناخالص ملی آن جامعه نیست، بلکه، منوط به میزان منابعی است که دولت برای تعقیب اهدافش براساس حقوق بشر بین‌الملل تولید می‌کند، جایی که در آمد به‌طور مساوی و منصفانه توزیع می‌شود و بنابراین، فرصتها به‌طور معقول برابر است، افراد برای تأمین نیازهای خودشان در وضعیت بهتری قرار دارند و دولتها نیاز کمتری برای هزینه‌های عمومی دارند. بجز

تعهدات دولتی باید در این حوزه مدنظر قرار بگیرد. حقوق بشر، سه نوع یا سه سطح از تعهدات را بر دولتهای طرف میثاق تحمیل می‌کند: تعهدات بر احترام، تعهدات بر حمایت و تعهدات بر اجرا. روشن است که تعهد به اجرا، به نوبه خود دربردارنده هم تعهد به تسهیل و هم تعهد به تأمین است. دولتها، باید تا سطح منابع به‌دست آمده توسط اشخاص، آزادی او را برای پیدا کردن یک شغل ترجیحی و آزادی در مورد اقدامات ضروری و استفاده از منابع لازم - به تنهایی یا در اجتماع با دیگران - برای تأمین نیازهای خود را محترم بشمارند. در خصوص مورد اخیر، حقه‌های دسته جمعی یا گروهی دارای اهمیت ویژه است: حق استفاده از منابع متعلق به یک گروه از اشخاص، - همانند جمعیت‌های بومی - باید در جهت توانایی برای تأمین نیازهای خودشان محترم شمرده شود. نتیجتاً، به‌عنوان بخشی از تعهد در مورد احترام به این منابع، دولت باید اقداماتی برای شناسایی و ثبت حقوق ملکی مردمان بومی و تصاحب ملکی خرده مالکان - که عناوین آنها نامشخص است - انجام دهد. (Ibid, pp. 24-5)

مؤلفه‌های مهم تعهد به حمایت، در قانون موجود، تبیین گردیده است. چنین قانونی، از طریق تجدیدنظر قضایی قابل کنترل می‌شود و بنابراین، این استدلال را که حقوق اقتصادی و اجتماعی ذاتاً غیر قابل پیگیری است، رد می‌کند. البته، قانونهایی از این نوع، باید مبتنی بر موقعیت، یعنی، مبتنی بر مقتضیات خاص در کشور مربوط باشد. در سطح درجه سوم، دولت تعهداتی در اجرای حقوق اجتماعی، اقتصادی اشخاص و از طریق تسهیل یا وضع مقررات مستقیم دارد. تعهد به اجرا، از طریق تسهیل امور، اشکال مختلفی را می‌پذیرد. بعضی از آنها در اسناد مربوط ذکر شده است. برای مثال، براساس میثاق حقوق اقتصادی و اجتماعی (ماده ۱۱ بند ۲)، دولت برای بهبود فعالیتهای تولیدی، تهیه و توزیع غذا - با استفاده کامل از دانش فنی و علمی - و با توسعه یا اصلاح سیستمهای ارضی اقدام می‌کند. تعهد به اجرا، با وضع مقررات، می‌تواند در بردارنده و قابل دسترس

حدودی حقوق بر منابع طبیعی را به دست می آورند. در مقام آغاز بهره گیری از این حقوق، آنها حقوق برخی کالاها را از دست داده و در مقابل حق بر برخی دیگر را با ورود اختیاری به معاملات، به دست می آورند، مشروط بر این که کالاها را یا با عملیات منصفانه «کسب و کار اولیه»، یا با معاملات آزاد به دست آورده باشند، بر آن کالاها حق دارند. هر تلاشی - چه به وسیله افراد و چه از سوی حکومتها - برای محروم کردن مردم از کالاها، نقض حقوق آنها محسوب می شود.

رویکرد دیگر که به حقها اولویت می دهد، رویکردی است که ما در این نوشتار بر روی آن متمرکز شدیم و آن رویکرد جان رولز است. در این رویکرد، یک حداقل پایه - که گفته می شود مردم بر آن حق دارند - تعیین می شود. با این وجود، در یک جامعه، یا جهانی که کالاهای خود را توزیع می کند باید آن حداقل برای همگان تضمین و تأمین گردد. در شکل تعدیل نشده این رویکردها، آشکارا در تضاد با همدیگر قرار می گیرد. بخشی از درونمایه نیولیبرالهای حق محور، در مقام چالش با ادعاهایی است که مردم صرفاً به عنوان شهروندان، حق بر آن کالاها و سرویسهای مرتبط با دولت رفاه را دارند. با این وجود، این دو رویکرد می تواند با هم ادغام شود. ما می توانیم یک حداقل تضمین شده را تأمین کنیم، اما اجازه دهیم تا منابع فراتر از آن حداقل، بر اساس مکانیسمهای بازار توزیع گردد. (Jones, Ibid, p. 169)

نتیجه گیری

یک فرض اساسی این که حقها، ایدیولوژیک است. این تمایز بین حقوق مدنی (چار چوب حقوقی که بر آن کاپیتالیسم متکی است)، حقوق سیاسی (که بر آن اساس لیبرال دموکراسی شکل می گیرد) و حقوق اجتماعی (حالتی را که دولت رفاهی ایجاد کرد)، مطرح شده است. تی. ا. ج. مارشال استدلال کرده است که چنین حقهایی، به عنوان بازتابهایی از ارزشهای متفاوت توسعه یافته اند. اما، وجود و استمرار تعادل

برای هزینه هایی که دولت کارآمدی آنها را شناسایی کند. از طرف دیگر، وقتی درآمد به طور نابرابر توزیع می شود، ایجاد فرصت های برابر برای بهره مندی برابر از حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، ممکن است مستلزم هزینه های عمومی زیادتری باشد مانند؛ هزینه هایی که بر پایه مالیات مضاعف یا دیگر منابع دولتی است. (Ibid, p. 26). هر گونه تبعیض بر مبنای نژاد، رنگ، جنس، زبان، سن، مذهب، عقاید سیاسی یا دیگر عقاید، وابستگی ملی یا اجتماعی، تولد یا دیگر وضعیتها، به منظور خنثا کردن یا تحت تأثیر قرار دادن یا تضعیف بهره مندی برابر، یا اعمال برابر حقوق اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، نقض میثاق را به دنبال دارد. نقض این حقوق، می تواند از طریق عمل - مستقیم دولتها یا واحدهایی که به طور ناقص توسط دولت تعیین شده اتفاق بیفتد؛ از جمله قصور در تنظیم فعالیتهای اشخاص یا گروهها، جهت منع آنها از نقض حقوق دیگران و یا قصور یک کشور در توجه به تعهدات حقوقی بین المللی در خصوص حقوق اجتماعی و اقتصادی (زمانی که وارد مذاکرات و توافق با دیگر دولتها یا سازمانهای بین المللی می شوند). (Ibid, p. 27)

به نظر می رسد که این بحث، بدون پرداختن به ارتباط بین حقها و عدالت توزیعی (مستلزم دخالت دولت در جهت ایفای تکالیف خود)، کامل نخواهد بود.

۷. حقها و عدالت توزیعی

در استدلالهای مربوط به تعهدات اقتصادی بین ملتها، یک تمایز بین آنهایی که به این امور از طریق اصول عدالت توزیعی می نگرند و آنهایی که بر نیازها و حقهای پایه تمرکز می کنند، قابل تشخیص است. این تمایز به موضوع نهایی و با رویکرد حق محوری، به موضوعات اقتصادی اشاره می کند که آیا آن حقها را از نقطه نظر بین المللی نگاه کنیم یا ملی؟ دو نوع رویکرد به توزیع کالاهای اقتصادی وجود دارد که به حقها اولویت می دهد؛ یکی موضع نیولیبرالیسم libertarian است که مرتبط با نوبرت توزیک (۱۹۷۴) است و در آن، مردم حق بر خودشان - از جمله کارشان - دارند و تا

- بشر معاصر»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۳۳-۳۴، ۱۳۸۲، صص ۲۶۵-۲۰۹.
۳. سید فاطمی (دکتر)، محمد قاری، حقوق بشر در جهان معاصر، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ۱۳۸۳.
۴. نیکولاس، و اتیکوس، «معیارهای بین‌المللی کار و حقوق بشر»، ترجمه کارگزاری، جواد، ماهنامه کار و جامعه، شماره ۵۲، ۱۳۸۲، صص ۹-۱۶.
۵. همتی، مجتبی، «بررسی و تحلیل حقوق اقتصادی و اجتماعی در نظام جمهوری اسلامی ایران از دیدگاه تئوری عدالت اجتماعی جان رولز»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق عمومی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی تهران، ۱۳۸۳.

ب: منابع انگلیسی:

1. Asbjorn, Eide, economic, social, and cultural Right as Human Right in, A. Eide, et al. (eds) Economic, Social and Cultural Rights, 2nd ed, Martinus Nijhoff publishers, Dordrecht/ Boston/ London, 2001, pp. 9-28.
2. Barry (1982) Humanity and justice in global perspective, in Pennock and Chapman (1982) pp. 219-52.
3. Benn, S. I. and R.S. Peters (1959), Social Principles and the Democratic State (London: Allen and Unwin).
4. Craven, Mathew, C.R. the international covenant on Economic, social and cultural Rights, Clarendon press, Oxford, 1995.
5. Dean, Hartly, welfare, Law, and Citizenship, first published, university of luton, 1998.
6. Economic, social and cultural Rights, second revised edition edited by: Asbjorn Eide, Catarina Krause, Allan Rosas, Martinus Nijhoff publishers. Dordrecht/ Boston/ London, 2001.
7. Haysom, Nicolas, Giving Effect to Socio-Economic Rights: The Role of judiciary at: <http://www.communitylawcentre.org.za/ser/esr1999/1999marchhaysom.pdf>
8. Jones, Peter (1994), Rights, Macmillan University Press,.
9. Shu, Henry (1980) Basic Rights: Subsistence, Affluence, and U.S. Foreign Policy (Princeton, NnJ: princeton University press).
10. Watson, David (1977), welfare rights and human rights, Journal of Social Policy, V1, 31-46
11. Weale. Albert (1978) Equality and Social Policy (London: Routledge and Kegan Paul).

بین این سه نوع از حقها، عملاً، برای احیای سرمایه‌داری مدرن ضروری است. ولی، حقهای رفاهی مبهم است. حقهای رفاهی، در اشکال حقوقی، به‌عنوان نتیجه فرایندی که سیاسی است، اعطا می‌شود. پرسش اساسی این است که حقوق رفاهی چه اهمیت و جایگاهی دارد و آیا به‌عنوان یک مؤلفه معنادار و ضروری شهروندی می‌تواند شکل بگیرد؟ ریموند پلانت، به این پرسش، پاسخ مثبت داده است. او استدلال می‌کند که در واقع حقهای اجتماعی و اقتصادی، به‌صورت نوعی جدا از حقوق مدنی و سیاسی نیست. پلانت اظهار می‌دارد که حقوق اجتماعی مثبت نمی‌تواند به‌عنوان امیال، منافع یا ادعاهای صرف رها شود. حقهای اجتماعی، ممکن است موجب ادعا بر اختصاص منابع کمیاب شود، اما، این، متفاوت از حقی چون؛ حق بر امنیت فیزیکی نیست که اجرای آن ممکن است مستلزم اختصاص منابع قابل ملاحظه به تشکیلات حقوقی، و منظم باشد. حقهای اجتماعی، به‌طور ثابت، مبتنی بر مفاهیم مختلف از نیازها است. اما، این متمایز از حقهایی؛ چون حق بر خلوت نیست که تعریف آن هم بسیار پیچیده و مسأله‌دار است و مستلزم تغییر انتظارات اجتماعی و محتوای تکنیکی است. مشکل است تا درباره محدودده حقوق اجتماعی به اجماع برسیم، اما، این متمایز از دیگر انواع حقها نیست که وابسته به حصول یک اقدام اجماع سیاسی است و در مورد این که چه چیزی منصفانه و درست است.

یادداشتها

۱. مفهوم «هست‌مدار» مربوط به مقولاتی است که دارای گزاره‌های توصیفی و خبری است و مفهوم «باید‌مدار» مربوط به مقولاتی است که دارای گزاره‌های دستوری و هنجاری است.

الف: منابع فارسی

۱. راسخ (دکتر)، محمد، حق و مصلحت، چاپ اول، انتشارات طرح نو، تهران، ۱۳۸۱.
۲. سید فاطمی (دکتر)، محمد قادری، «تحلیل مفاهیم کلیدی حقوق